

## تاکتیک جالب ارتش اسلام

فتح مکه - ۳

حوادث راه

سوابق درخشان زندگی پیامبر ، و روحیات و اخلاق پسندیده آنحضرت ، راستگویی و درستکاری او در طول عمر خود ، بر عموم فامیل و خویشاوندان وی روشن بود ، و همه بستگان پیامبر میدانستند که او در زندگی پرافتخار خود گرد گناه نگردیده ، و کوچکترین قصد تجاوز به کسی ننموده و خلافی بر زبان او جاری نشده است .

از این نظر از نخستین روز دعوت عمومی ، اکثریت قریب به اتفاق «بنی هاشم» ندای وی را بلیک گفته و پروانه وار گردش جمع شدند .

یکی از خاورشناسان منصف این مطلب را نشانه پاکی و صفای آن حضرت دانسته است و میگوید : هر فردی هر چه محتاط و محافظه کار هم باشد ، خصوصیات زندگی خود را نمیتواند از فامیل و نزدیکان خود بپوشاند ، اگر «محمد» دارای روحیات و کردار بدی بود ، هرگز بر اقوام او پوشیده نمیماند ، و به این زودی به وی نمیگرویدند .

ولی در میان بنی هاشم چند نفر انگشت شمار بودند که از ایمان به وی سر بر تافتند . و پس از ابولهب میتوان دو نفر از بستگان آنحضرت را بنامهای ابی سفیان بن الحارث بن عبدالمطلب و عبدالله بن ابی امیه نام برد که از در مخالفت و لجاجت وارد شده ، نه تنها به او ایمان نیاوردند بلکه سدره حق گشته ، و پیش از حد حضرتش را اذیت میکردند .

ابی سفیان فرزند حارث پسر عم پیامبر و برادر رضاعی وی بود ، و پیش از بعثت با پیامبر الفت زیادی داشت ، ولی پس از بعثت راه خود را از پیامبر جدا نمود . عبدالله برادر «ام سلمه» فرزند عاتکه عمه پیامبر و دختر عبدالمطلب بود .

ولی شیوع اسلام در سرتاسر شبه جزیره این دو نفر را مصمم ساخت که هر دو مکه را ترک گویند و به مسلمانان بپیوندند ، آنان در نیمه راه که پیامبر برای فتح مکه حرکت کرده بود در نقطه ای به نام «ثنی العقاب» و یا «نبق العقاب» بالشکر اسلام رو بر و گردیدند ، و هر چه اصرار ورزیدند که پیامبر به آنها اذن ملاقات دهد حضرت نپذیرفت ، حتی «ام سلمه» بالحن عاطفی شفاعت نمود

پیامبر آنرا رد کرد و فرمود: درست است که ابوسفیان پسر عم من است، ولی مرا بسیار اذیت کرده، و دومی همانکس است که از من درخواستهای ابلهانه و احمقانه نمود، (۱) و مانع از ایمان آوردن دیگران نیز گردیده است.

امیر مؤمنان علی (ع) که به روحیات و راه تحریک عواطف پیامبر وارد بود، به هر دو نفر فرمود: بروید در برابر پیامبر بایستید، و جمله ای را که برادران یوسف، در مقام معذرت و عرض پوزش، به او گفتند، به زبان جاری سازید. برادران یوسف در مقام درخواست عفو چنین گفتند: **لقد آثرک الله علینا وان کننا لخطائین** (یوسف: آیة ۹۱) یعنی «خدا ترا بر ما برتری داده و ما از خطا کاران بودیم» یوسف از شنیدن جمله فوق آنها را با جمله زیر مورد عفو قرار داد، **لا تریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین** (یوسف ۹۲) یعنی امروز برای شما مؤاخذه ای نیست خدا شمارا بخشیده و او ارحم الراحمین است.

سپس امیر مؤمنان افزود اگر شما جمله اول را بزبان جاری سازید او حتماً شمارا با جمله دوم پاسخ خواهد داد، زیرا او کسی است که هرگز راضی نمیشود کسی از او خوش کلامتر باشد. آنان از آن راهی که امیر مؤمنان نشان داده بود وارد شدند، پیامبر نیز مانند یوسف از خطاهای آنها گذشت، و هر دو از آن لحظه لباس جهاد بر تن کردند و تا پایان عمر در آئین توحید پایدار ماندند، ابوسفیان برای جبران گذشته قصیده ای سرود که نخستین بیت آن اینست:

لعمرك اني يوم احمل راية لتغلب خييل الالات خييل محمد

یعنی به خدا سوگند من امروز پرچمی را بدوش کشیدم تا سپاه محمد بر سپاه «لات» (بنتی

است در مکه) پیروز گردد (الاصابه ج ۴ ص ۹۱).

ابن هشام مینویسد: ابوسفیان بن حارث پسر عم پیامبر پیامی به شرح زیر به آن حضرت فرستاد و چنین گفت: اگر ایمان مرا نپذیری من دست فرزند خردسال خود را گرفته، سر به بیابانها میگذارم (سیره ص ۲ ص ۴۰۲) ام سلمه برای تحریک عواطف پیامبر چنین گفت: ما از شما بطور مکرر شنیده ایم **ان الاسلام یجب ما کان قبله**: یعنی: «اسلام گذشته را میپوشاند» روی این اساس پیامبر اسلام هر دو نفر را بحضور خود پذیرفت (بخاری ۲۱ ص ۱۱۴)



ارتش اسلام به «مرالظهران» میرسد:

مرالظهران در چند کیلومتری مکه است پیامبر با کمال مهارت اردوی ده هزار نفری خود را تا کراانه‌های مکه رهبری نمود، در حالیکه قریش و جاسوسان آنها و کسانی که بفتح آنها فعالیت میکردند، هرگز از حرکت اردو آگاهی نداشتند، پیامبر برای ایجاد رعب و هراس در دل مردم مکه، و برای اینکه اهالی بدون مقاومت سر تسلیم فرود آورند، و این

۱- تمام درخواستهای وی در سوره «الاسراء» تحت آیة‌های ۹۰ - ۹۳ بیان شده است.

دژ بزرگ و مرکز مقدس بدون خونریزی فتح گردد ، دستور داد ، که سر بازان اسلام در نقاط مرتفع آتش افروزند ، و برای ایجاد ترس بیشتر ، دستور داد هر فردی بطور مستقل آتش افروخته ، نواری از آتش و شعله ، کلیه کوهها و نقاط مرتفع را فرا گیرد .

قریش و هم پیمانان آنان در خواب غفلت فرورفته بودند ولی زبان‌های آتش و شعله های آن که کلیه نقاط مرتفع را بصورت توده آتشی در آورده ، و به بیوت و خانه های اهل مکه و شنائی بخشیده بود ، رعب و وحشتی در دل آنها افکند ، و توجه آنها را بسوی نقاط مرتفع جلب نمود .

در این لحظه سران قریش مانند «ابوسفیان حرب» و «حکیم حزام» برای تحقیق از مکه بیرون آمده به دیدبانی و اکتشاف مشغول شدند .

«عباس بن عبدالمطلب» که از جحفه ملازم رکاب پیامبر بود ، با خود فکر کرد که اگر اردوی اسلام با مقاومت قریش روبرو شوند ، گروه زیادی از قریش کشته خواهد شد . پس چه بهتر ، نقشی را ایفاء کند که بفتح طرفین تمام گردد و قریش را وادار به تسلیم نماید . او بر استرسفید پیامبر سوار شد ، و راه مکه را در دل شب پیش گرفت تا بوسیله خارکنان و همیزم کشان ، محاصره مکه را بوسیله اردوی اسلام به سمع سران قریش برساند و آنها را از فزونی سپاه اسلام ، و روح سلحشوری آنان ، آگاه سازد ، و به آنها بفهماند که چاره ای جز تسلیم نیست .

او از دور مذاکره ابوسفیان و بدیل و رقاء ، را شنید که بهم چنین می گفتند :

— ابوسفیان : من تا کنون آتشی به این فزونی و سپاهی باین فراوانی ندیده ام .

— بدیل بن رقاء : آنان قبیله «خزاعه» هستند که برای نبرد آماده شده اند .

— «ابوسفیان» : خزاعه کمتر از آنند که چنین آتش روشن کنند ، و چنین اردویی تشکیل دهند .

در این بین عباس سخنان آنان را قطع کرد و ابوسفیان را صدا زد و گفت : ابوحنظله ! (ابوحنظله کنیه ابوسفیان بود) ابوسفیان فوراً صدای عباس را شناخت و گفت ابو الفضل ! (کنیه عباس است) چه می گوئی ؟ ، عباس گفت : بخدا قسم این شعله ها و آتش ها مربوط به سر بازان رسول خداست ، او با اردوی بسیار نیرومندی بسوی قریش آمده ، و هرگز برای قریش تاب مقاومت آن نیست .

از سخنان عباس لرزه شدیدی عارض ابی سفیان گردید ، او در حالیکه بدنش میلرزید ، و دندانهایش بهم میخورد ، رو به عباس کرد و گفت : پدر و مادرم فدای تو چاره چیست ؟ وی گفت چاره اینست که همراه من به ملاقات رسول خدا بیائی و از او امان بخواهی و گر نه جان همه قریش در خطر است .

سپس عباس او را بر ترک استر سوار کرد و به جانب اردوی اسلام روانه گردید ، و آن دونفر (بدیل بن ورقاء و حکیم بن حزام) که همراه ابوسفیان برای تفتیش حال آمده بودند ، بسوی مکه بازگشتند .

اکنون چنانکه ملاحظه مینمائید «عباس بن عبدالمطلب» بنفع اسلام فعالیت کرد ، و منفر متفکر قریش یعنی ابوسفیان را آنچنان مرعوب قدرت و نیروهای اسلام نمود ، که در فکر او جز تسلیم چیزی خلطور نکرد . بالاتر از همه اینکه او را از بازگشت به مکه جلوگیری نمود و همراه خود در دل شب ، به اردوگاه مسلمانان آورد ، و از هر جهت محدود ساخت و نگذاشت به مکه برگردد زیرا امکان داشت پس از مراجعت تحت تأثیر جناح افراطی قریش قرار گیرد، و برای مقاومت چندساعته ، دست و پای مذبحخانه ای بنماید .

#### عباس ابوسفیان را از میان اردوگاه مسلمانان میبرد

عموی پیامبر راستر مخصوص پیامبر سوار بود ، و ابوسفیان را همراه داشت ، وی او را از میان توده های آتش وسیل سر باز ، از پیاده و سواره عبور داد ، ماموران عباس و استر مخصوص پیامبر را میشناختند ، از عبور وی ممانعت نکرده و راه را برای او باز میکردند .

در نیمه راه ، چشم عمر به ابی سفیان که بر ترک عباس سوار بود ، افتاد ، و خواست او را در همانجا بقتل برساند ولی از آنجا که عموی پیامبر به وی امان داده بود از این فکر منصرف گردید ، تا اینکه عباس و ابوسفیان در نزدیکی خیمه رسول خدا از استر پیاده شدند ، عموی پیامبر با کسب اجازه وارد خیمه پیامبر شد ، و مناقشه شدیدی میان عباس و عمر در محضر رسول خدا در گرفت ، عمر اصرار داشت که ابوسفیان دشمن خدا است و باید در همین لحظه کشته شود ، ولی عباس میگفت که من او را امان داده ام ، و امان من باید محترم شمرده شود ، پیامبر بایک جمله به مناقشه آنان خاتمه داد ، و به عباس دستور داد که او را تا صبح در خیمه ای بازداشت نماید و صبح او را پیش پیامبر بیاورد .

#### ابوسفیان در حضور پیامبر

عباس در طلیعه آفتاب ، ویرا به حضور پیامبر آورد ، اطراف پیامبر را مهاجر و انصار احاطه کرده بودند ، و وقتی چشم پیامبر به ابوسفیان افتاد گفت : آیا وقت آن نشده است که بدانی جز خدای یگانه خدائی نیست . ابوسفیان در پاسخ وی گفت : پدر و مادرم فدای تو گردم چه قدر بردبار و کریم و با بستگان خود مهربانی ؟ من اکنون فهمیدم که اگر خدائی جز او بود تاکنون بسود ما کاری انجام میداد ، پیامبر چون دید که وی به یگانگی خدا گواهی داد ، افزود که آیا وقت آن نشده که بدانی من پیامبر خدا هستم ، ابوسفیان جمله قبلی را تکرار کرده و گفت : چه قدر تو بردبار و کریمی و با خویشاوندان مهربانی ، من در رسالت شامعلا در فکر و اندیشه هستم «عباس» از تردید و شك ابوسفیان ناراحت شد و گفت : اگر اسلام نیاوری جانت در خطر است ، هر چه

زودتر به یگانگی خدا و رسالت محمد گواهی بده ، ابوسفیان اقرار و اعتراف به یگانگی و رسالت حضرت رسول نمود و در سلك مسلمانان درآمد.

ابوسفیان اگر چه در محیط رعب و ترس ایمان آورد و این طرز ایمان هیچگاه مورد نظر و هدف پیامبر اسلام و آئین وی نبود ولی در اینجا مصالحی ایجاب میکرد، که به هر نحو است ابوسفیان در سلك مسلمانان در آید، تا بزرگترین مانع از راه ایمان آوردن مردم مکه، برداشته شود. زیرا او و امثال وی مانند ابو جهل و عکرمه و صفوان بن امیه و ... بودند که سالیان درازی محیطی پر از رعب و وحشت بوجود آورده بودند و کس جرأت نمیکرد در باره اسلام فکر کند، و با تمایلات خود را ابراز بدارد. اگر اسلام ظاهری ابوسفیان برای او مفید نبود، ولی برای پیامبر اسلام و افراد دیگر که تحت سیطره او قرار گرفته و رابطه خویشاوندی با او داشتند، بسیار مفید و سودمند بود.

پیامبر باز دستور آزادی او را صادر نکرد، زیرا از تحریکات وی تا قبل از فتح مکه، مطمئن نبود، بلکه به عباس دستور داد، که او را در تنگنای دره ای نگاه دارد، تا صفوف سر بازان اسلام و تجهیزات کافی این حکومت نو بنیاد را بادیگان خود ببینند و بار دیگر به فکر مقاومت و تحریکات مذبحخانه نیفتد. عباس روزه پیامبر نموده عرض کرد: ابوسفیان مردیست که ریاست و عظمت را دوست دارد، اکنون که کار به اینجا رسیده برای او در این جریان مقامی مرحمت فرما.

با اینکه ابوسفیان در طول بیست سال بزرگترین ضرر به هارا بر اسلام و مسلمین وارد ساخته بود. مع الوصف پیامبر روی مصالحی، به ابوسفیان مقامی داد و جمله تاریخی خود را که حاکی از یک جهان، بزرگی روح است باین صورت بیان کرد:

ابوسفیان میتواند به مردم اطمینان دهد که هر کس به محیط مسجد الحرام پناهنده شود، و یا سلاح بزمین بگذارد و بیطرفی خود را اعلام کند، و یا در خانه اش را به بندد، و یا به خانه ابی سفیان پناه ببرد (و بنا به نقلی یا به خانه حکیم بن حزام برود) از تعرض ارتش اسلام محفوظ خواهد ماند (۱)

(۱) سیره ابن هشام ۲ ص ۴۰۰-۴۰۴، مجمع البیان ۱۰ ص ۵۵۴-۵۵۶، ابن ابی-

الحدید ۱۷ ص ۲۶۸ ب نقل از مغازی و اقدی.

## خطوط اساسی فرهنگ اسلامی

هم اکنون موقع آن رسیده است که موقف اسلام را در قبال فرهنگ قرن بیستم مورد بررسی قرار دهیم ، با در نظر داشتن این نکته: هر روز که از عمر این قرن میگذرد ، خود عصر کاملی است از ترقیات و تحولات تازه علمی و سرعت در تکامل و پیشرفت تا آن درجه است که ما نمیتوانیم حتی مرحله ای از آنرا با گذشته قیاس کنیم و بدین جهت لازم است که مرزهای عمومی و خطوط اساسی فرهنگ اسلامی را مورد مطالعه قرار دهیم:



### ۱- قوانین و حقوق

در این مرحله ما ملاحظه میکنیم که تشریح اسلامی دارای وسعت نظر ویژه ای است که قدرت دارد جوابگوی احتیاجات انسان عصر جدید تا آخرین دور خود باشد ، مطالعه کنندة در فقه اسلامی میباید که دامنه این فقه بحسب نیازمندیهای جامعه انسانی بقدری وسیع است که می تواند در تمام مراحل و شؤون زندگی انسانها احکام و مقرراتی را ارائه دهد.

اصل حاکمیت اراده در ناحیه عقود و معاملات فقه اسلامی از امتیازاتی است که باید مورد توجه قرار گیرد ، حاکمیت اراده باین معناست که هر عقد و معامله ای بهر شکل و صورتی، خواه در قدیم الایام معمول بوده و یا از ابتکارات و مخترعات عصر جدید باشد ، مورد تأیید و تصویب شریعت اسلامی میباشد مگر اینکه با قوانین ثابت و کلی اسلامی منافات داشته باشد.

اساس مجری بودن این اصل در عقود و معاملات اسلامی آیه شریفه « یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود » (۱) میباشد و عقد بنا به رای بسیاری از فقها عبارت است از هر معاهده و قراردادی که صدق عقد بر آن بکند و بنا بر این اختصاصی به قراردادهای معاملات و عقود است ، مشهور و معهود سابق ندارد (۲) و آیه کریمه « یا ایها الذین آمنوا اتقوا کلمة الیوم الی ان تکون

(۱) ای مردمان با ایمان به «عقدها و پیمانهای» خود وفا کنید (سوره مائده آیه ۱)

(۲) حاشیه سید محمد کاظم یزدی بر «مکاسب» شیخ انصاری .

تجارة عن تراض منكم» (۱) بطور صریح بر صحت کلیه قراردادهای تجاری که بر اساس رضایت دو طرف صادر میگردد، دلالت دارد و شرط اساسی برای صحیح بودن عقدها و قرار دادهای جدید یا صورت‌های تازه‌ای که برای معاملات و عقود بوجود آمده، عبارت است از اینکه غریب، جزاف (۲)، ربوی و احتکاری نبوده و طرفین معامله و قرار داد هم دارای اهلیت و صلاحیت باشند (۳) و عقد و معامله نیز روی اموالی که از طرف شارع اسلام مالیت آنها الغاء شده است صورت نگیرد (۴)

«شخصیت حقوقی» که از مزایای حقوق جدید شمرده میشود، در فقه اسلامی بآن توجه کامل شده و فقهاء از آن به «جهت» تعبیر کرده و در مالک زکات و خمس و وقف و بیت‌المال آنرا عنوان کرده‌اند (۵)

اسلام همانطور که مالکیت خصوصی و شخصی را مورد تأیید قرار داده به مالکیت دولت، مالکیت مسلمین، مالکیت شهر و یاقریه و مؤسسه نیز اعتراف دارد و فقه اسلامی با هر گونه معامله‌ای که حدود و شرائط آن مجهول و مبهم باشد بمخالفت برخاسته و بدین ترتیب شعور عقلانی را در معاملات معتبر میداند و باب «شرط» در فقه اسلامی نیز یکی از مظاهر حاکمیت اراده انسان در شکل دادن و یا بهم زدن قراردادها میباشد زیرا با شرط میتوان اغلب عقود یا ایقاعات (۶) را با شکل گوناگونی درآورد و این اصل از گفته پیغمبر گرامی اسلام گرفته شده که فرمود: «المسلمون عند شروطهم الا شرطاً احل حراماً او حرم حلالاً» (۷). امکان تغییر عقود ازدواج و دادوستد و ضمان از نتایج اصل مزبور میباشد.

باب شرط در فقه اسلامی تا آن اندازه وسعت دارد که باسانی میتوان باستناد آن قوانین

(۱) ای گروندگان در اموال یکدیگر بیجهت و بدون مجوز تصرف نکنید مگر اینکه از طریق تجارتی که بر اساس رضایت باشد.

(۲) مجهول و بدون وزن و کیل و مقدار.

(۳) از جمله شرائط متعاقدين (دو طرف معامله) اینست که: بالغ، مختار، مالک یا مأذون از طرف مالک باشند.

(۴) مانند شراب و گوشت خوک.

(۵) باین معنا که مالکیت در خمس و زکوة... غیر از مالکیت‌های شخصی است و در این موارد همان جهت و عنوان امام و حکومت اسلامی یا فقرا مالک هستند.

(۶) در اصطلاح فقهی هر عقد و معامله ای که احتیاج به دو طرف داشته باشد عقد و اگر تنها بایک طرف صورت گیرد ایقاع نامیده میشود.

(۷) مسلمانان پای بند به شرطهای خود هستند مگر شرطی که حرامی را حلال و یا حلالی

را حرام کند.

«اجیر» «کاروکارگر» را تغییر داد زیرا چنین قوانینی بصورت انسانی کامل در اسلام وارد شده است و بدینجهت در مواردی که حقوق کارگران پایمال میگردد و یا اوضاع اقتصادی عمومی کشور بمخاطره افتاده، میتوان بر اساس حفظ حقوق کارگر و نگهداری اقتصاد مملکت قراردادهایی بنفع آنها تنظیم نمود و نیز فقه اسلامی توانائی دارد جوابگوی نیازمندیهای حقوقی جامعه قرن بیستم باشد حتی در زمینه هائی که تصور میشود از منطبقه نفوذ فقه اسلامی خارج است مانند قوانین بازرگانی و مقررات بین المللی عصر حاضر و ..



### ۲- فلسفه

یکی از فلاسفه بزرگ و عظیم الشان اسلامی صدرالدین شیرازی معروف به ملا صدرا میباشد که با کمال تأسف مجامع علمی غرب او را بدرستی نمی شناسند و نخستین کسی که زندگی علمی این فیلسوف بزرگ را مورد بررسی قرار داد «توماس» است که پروفیسور هانری کربن (۱) استاد فلسفه دانشگاه پاریس از او بعنوان «توماس» مسلمان نام برده است (۲)

ملا صدرا در فلسفه اسلامی مقامی بس رفیع دارد، وی را بعنوان خلاصه ای از فلاسفه قدیم و نمونه بارزی از فلاسفه جدید میتوان معرفی کرد. صدرالمتهلین بنیانگذار «حکمت متعالیه» است که جامع فلسفه مشاء و حکمت اشراق و عرفان میباشد (۳) و ماهنگامیکه فلسفه اسلامی را که در شخص صدر الدین شیرازی ممثل و مجسم شده بامکتبهای فلسفی قرن بیستم مورد مقایسه قرار میدهیم باوضوح هرچه بیشتر تفوق و برتری این مکتب را بر بسیاری از مکتبهای فلسفی جدید درک میکنیم، با توجه باین نکته که ملا صدرا از فلاسفه قرن هفدهم میلادی بوده است !!

وی «حرکت جوهری» را در موجودات مادی از راه استدلال و برهان باثبات رساند و نیز ثابت نمود که منشأ و مبداء حرکات چهار گانه (کمی، کیفی، وضعی و ایینی) (۴) همین

(۱) «صدرالدین شیرازی و مقام او» تالیف پروفیسور هانری کربن.

(۲) توما یکی از شاگردان برجسته و معروف حضرت مسیح (ع) است.

(۳) فلسفه مشاء بر اساس قواعد و اصول، براهین و استدلالات عقلانی استوار می باشد و شیخ الرئیس بوعلی سینا رئیس و سرسلسله فلاسفه مشاء بحساب آمده و حکمت اشراق یعنی فلسفه ای که بر مبنای اشراق و مکاشفه و ذوق و شهود گذارده شده. (شرح حکمت - الاشراق ص ۱۲).

(۴) حرکت در «کم» عبارت از انتقال تدریجی اشیاء از کمیت و مقداری به کمیت و مقداری بکمتر میباشد و حرکت در «کیف» عبارت از تغییراتی است که در چگونگی حالات موجودات پیدا میشود با حفظ صورت نوعیه آن موجود. و انتقال تدریجی جسم را از هیئت خاصی به هیئت -



حرکت جوهری است .

مطابق این نظریه موجودات مادی در جوهر و ذات خود دارای حرکتند (۱) یعنی هم متحرکند و هم عین حرکت (۲)

مافعلا در صدد این نیستیم که آثار و نتایج این نظریه بدیع و ارزشمند فلسفی را شرح و بسط دهیم ولی منظور اینست که نظر خوانندگان گرامی را باین نکته جلب نمائیم که این فیلسوف بزرگ ما با آراء علمی برجسته خود حتی از قرن بیستم هم پیش افتاده است و با این آراء و نظریات بهمان نتیجه‌ای رسید که اینشتن در آراء فیزیکی خود به آن نتایج دست یافت و زمان را که در سابق بعنوان یک بعد موهوم و فرضی تصور میشد ، جزئی از حقیقت موجودات دانست و آنرا بعنوان حرکت جوهری و بعد چهارم ، موجودات بحساب آورد (۳)

صدرالمتألهین از طرق علمی و برهانی و در پرتو فلسفه الهی به حقایق دست یافت که توانست میان آراء و نظریات متضاد و کلاماً مخالف « الکساندرسه و ویل » فیلسوف رئالیست و « برگسون » فیلسوف ایده‌آلیست جمع کرده و آنها را بایکدیگر آشتی دهد .  
و نیز ملاصدرا عقائد و نظرات تازه‌ای را ابراز داشت که هر یک از آنها یکی از اصول و

---

→ دیگر ، حرکت در « وضع » مینامند . مانند حرکت سنک آسیا و حرکت در « این » عبارت است از انتقال جسم از مکانی به مکان دیگر .

(۱) حرکت در جوهر یعنی گوهر و حقیقت تمام موجودات مادی ، آب و هوا و خاک و سنگ و غیره حرکت است و جزو امور سیال و گذرا می باشد که تدریجاً موجود میشود و معدوم میگردد ، وجود و عدمش آمیخته بیکدیگر است و عبارت دیگر :

جوهر و حقیقت جهان مادی که همه نقش‌ها و صورت‌ها بر آن طرح شده مانند آب جاریست که دائماً در سیلان و جریان است و در عین حال صورتهایی که در آب منعکس شده ، بنظر ثابت و برقرار می‌آید .

(۲) رجوع شود به « اصول فلسفه و روش رئالیسم » تالیف علامه طباطبائی و حواشی معظم له بر اسفار .

(۳) باین معنا که صدرالمتألهین زمان را از حرکت دائمی جوهر و طبیعت جهان انتزاع نمود و آنرا کمیت و مقدار حرکت جوهری دانست و اینشتن از راه تحقیق در کمیت و ابعاد عالم ، بکمک قوانین ریاضی باین نکته رسید که اصل عالم جز حرکت چیزی نیست و حجم جهان طبیعت از چهار بعد تشکیل یافته ، سه بعد معروف که تاکنون فهمیده شده و بعد چهارم زمان است و بنا بر این ، این دونابغه بزرگ از دوراه بیک نتیجه رسیدند .

پایه‌های فلسفه است که یکی از آنها نظریه «حدوث جسمانی روح و بقاء روحانی آن» میباشد. این نظریه پدیده‌های روحی را تفسیر کرده و مشکل ارتباط جسم را با روح و وحدت روح و جسم و مشکل وحدت روح در مراحل «حس» و «خیال» و «عقل» را حل کرده است (۱) و نیز در «علم النفس» و مسئله ارتباط پدیده‌های خارجی با عقل دارای نظریه‌جالبی میباشد که بسیاری از مشکلات و مبهمات مربوط به معاد جسمانی را حل میکند.

صدرا المتألهین نظریه «اصالة الوجود» را بطور واضحی تشریح نموده، اصلی را که بعضی از فلاسفه آلمان مانند کارل یاسپرز و «هوسرل» که از پیروان مکتب «اگرستانس» هستند آنرا از ابتکارات خود دانسته و بان افتخار و مباحثات میکنند، متأسفانه مکتب این فلاسفه در طی سالها تحریف گردید و مبدل به «اگرستانس‌الیزم» ژان پل سارتر شد که نه مکتب وجود است و نه اصالتی برای وجود قائل میباشد بلکه همان مکتب «اصالت الظاهر» و فنونولوژی است.

همچنین ملا صدرا تقسیم «موجود» را به «هیولی» و «صورت» یا «ماده» و صورت باطرز علمی جالبی تشریح نمود و ما معتقدیم که تفوق و برتری این رای بر اصل تضاد (۲) Synthese و These; Antithese که در منطق دیالکتیک معروف میباشد، هنگام مقایسه کاملاً واضح و روشن است ..

در خاتمه این بحث مقتضی است یادآور شوم که مشرق زمین در زمینه فلسفه و عرفان جهان را در قرن بیستم منور ساخته و ما در این باره دارای شواهد و دلایل فراوانی هستیم و از جمله اعترافی است که پروفیسور هانری کرین دارد، وی میگوید: «فلسفه شرق در موقعیتی قرار گرفته که قدرت دارد فلسفه اروپا را از خطر اضمحلال و نابودی برهاند و راستی دنیای غرب در حکمت و فلسفه ای که از شرق ریشه گرفته است جدا فقیر میباشد»

(۱) ملا صدرا در نتیجه اعتقاد بحرکت در جوهر- بر خلاف بوعلی سینا وعده دیگری از فلاسفه - معتقد شد که نفس انسان قبل از بدن وجود نداشته بلکه با پیداشدن بدن پیدامیشود و تدریجاً در اثر حرکت جوهری راه کمال پیموده بمقام تجرد میرسد و زنده جاوید میماند و لذا روح انسان تا وقتیکه از مرتبه حس و خیال و وهم نگذشته محتاج ببدن است و همینکه بمرتبه تعقل رسید مجرد است و دیگر حاجتی ببدن مادی ندارد .

(۲) اصل تضاد که سه حالت (تز) These یا اثبات و آنتی تز Antithese یا نفی و ضد حکم و سن تز Synthese یا نفی در نفی) برای همه موجودات و پدیده‌ها قائل است، یکی از اصول و پایه‌های مکتب ماتریالیسم دیالکتیک میباشد .